

ارزیابی نیروهای ملی - مذهبی در بستر تحولات اجتماعی

گفت و گو با علی رضا رجایی

دست به کار سرکوب شدند.

■ آیا نقطه عطف دوم خرداد (۱۳۷۶) همان مواضع اعلام شده نیروهای ملی - مذهبی یا سرمقاله‌های ایران فرداست و یا ابعاد پیش‌بینی نشده‌ای هم دارد؟

به لحاظ روش نیز با وجود علاقه مفراط جناح راست، ملی - مذهبی‌ها از موضع نقد به موضع براندازی نقل مکان نکرده‌اند. از این جهت، آنها یقیناً اصلاح طلبند. کما این که در اوج بحران‌های دهه شصت هم این‌گونه بودند

درواقع دیدگاه‌های اخلاقی و علائق ایدئولوژیک در ملی - مذهبی‌ها، بر مصلحت‌اندیشی‌های مرسوم سیاسی، غلبه دارد. همین امر موجب می‌شود که آنها در سیاست، خوب عمل نکنند

□ به هر حال دوم خرداد ابعاد پیش‌بینی نشده‌ای داشت که تأثیراتی تعیین‌کننده و حتی خردکننده طی سال‌های بعد برجای گذاشت و البته پس از این هم می‌گذارد.

■ برخی مخالفان معتقدند که طیف ملی - مذهبی در همراهی دوم خردادی‌ها به دنبال مقاصد خاص خود و حتی براندازی است، نه ثبات جامعه و جمهوری اسلامی، ضمن این که اصل بر برانست است، شواهد و قرائن علیه این اتهام چیست؟

□ اولاً تا آنجا که به پی‌جویی مقاصد خاص در نزد ملی - مذهبی‌ها برمی‌گردد، باید بگوییم، این حق مشروع هر جریان سیاسی است که از فرصت‌های پیش‌آمده، حداکثر استفاده را بکند. در مورد نقطه ثبات نظام جمهوری اسلامی هم، ملی - مذهبی‌ها محلی از اعراب ندارند که بخواهند

اشاره: علی رضا رجایی؛ متولد سال ۱۳۴۱ کارشناسی ارشد خود را در رشته علوم سیاسی گذرانده و هم‌اکنون تزدکترای خود را با عنوان "بسط ایدئولوژی در ایران" برای دفاع آماده کرده است. وی که از فعالان ملی - مذهبی است و عضو هیئت مدیره انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران نیز می‌باشد، هم‌اکنون در انتظار حکم دادگاه به سر می‌برد. وی در انتخابات مجلس ششم از تهران کاندید شد. بنا بر اخبار درج شده در مطبوعات، گفته شد که ایشان رأی آورده، ولی نتیجه مشخص نشد و برای ملت هم روشن نشد که چرا به مجلس راه نیافت.

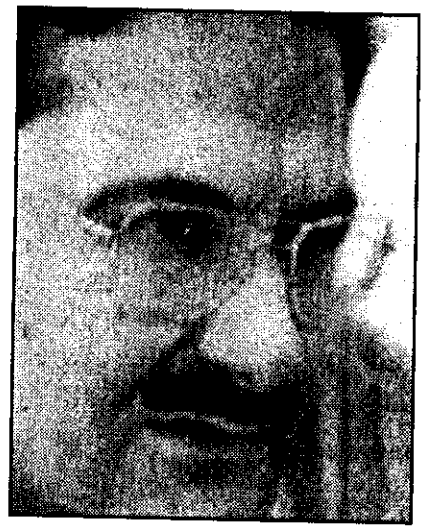
■ برای طیف ملی - مذهبی که از گرایش‌های مختلف نیز برخوردارند، چه نقاط مشترکی قائل هستید؟
□ به هر حال این که - به قول شما - "طیفی" تحت عنوان ملی - مذهبی، مبادرت به فعالیت سیاسی - فرهنگی می‌کند، نشانه واقعی بودن آن است. نقطه مشترک ملی - مذهبی‌ها هم در رویکرد نقادانه آنها نسبت به جمهوری اسلامی است. آنها قائل به بازشدن فضای سیاسی هستند. نسبت به مبانی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، نقد دارند و در عین حال از سمبل‌های نسبتاً مشترک ملی و مذهبی برخوردارند. به لحاظ روش نیز با وجود علاقه مفراط جناح راست، ملی - مذهبی‌ها از موضع نقد به موضع براندازی نقل مکان نکرده‌اند. از این جهت، آنها یقیناً اصلاح طلبند. کما این که در اوج بحران‌های دهه شصت هم این‌گونه بودند.

■ آیا به نظر شما وحدتی که بین نیروهای ملی - مذهبی وجود دارد، یک وحدت تقابلی و ناشی از گروه‌های فشار است، یا این که برای آن وجه اثباتی قائل هستید؟

□ برای این وحدت نسبی یا به مفهوم درست‌تر، برای این ائتلاف، همان‌طور که گفته شد، وجه اثباتی هم قائل هستیم.

■ با توجه به این که در مقطع اخیر که از سال ۱۳۷۶ آغاز شده، حرکت مردم را پایه تحولات می‌دانید، تأثیرپذیری متقابل طیف‌های ملی - مذهبی را از این موج چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ پس از دوم خرداد، ملی - مذهبی‌ها احساس کردند که باید نسبت به گرفتن حق خود مبنی بر برخوردار از امکان رقابت و مشارکت در نظام سیاسی، پافشاری بیشتری بکنند. اوج این رویکرد در انتخابات مجلس ششم بود که زنگ‌های خطر را برای "راست" به صدا درآورد و از این رو،



براندازی یک اتهام حقوقی است و اثبات آن برعهده همان کسانی است که چنین تهمت‌هایی را مانند نقل و نبات نثار دیگران می‌کنند

امکان اضمحلال تدریجی راست افراطی و تکوین یک راست اصلاح طلب هم محتمل است که سهمی از قدرت را در دست خواهند گرفت

درباره آن تصمیم بگیرند. درباره براندازی هم در سؤال اول توضیح دادم. به هر حال، براندازی یک اتهام حقوقی است و اثبات آن برعهده همان کسانی است که چنین تهمت‌هایی را مانند نقل و نبات نثار دیگران می‌کنند. در مورد توضیح موضع اصلاح طلبانه ملی-مذهبی‌ها به لحاظ استراتژیک نیز

به طور کلی، ملی-مذهبی‌ها پس از وقوع انقلاب، جنبه مسلط خود را در گفتمان اندیشه دینی تا حدی از دست دادند و این تقلیل قدرت باعث شد، بسیاری از حرف‌های قابل عرضه آنها، به درستی شنیده نشود

ملی-مذهبی‌ها باید دستگاه‌های ایدئولوژیک دهه پنجاه، شصت و هفتاد را نقد کنند و اگر موفق به این کار شوند، نسبت به سایر جریان‌ها، شاخص و دارای مزیت نسبی می‌شوند

باید فرصت تفصیلی دیگری را برای این کار پیدا کرد. این بحث مفصلی است که چرا ملی-مذهبی‌ها اساساً نمی‌توانند برانداز باشند.

■ در شرایطی که برخی جریان‌های متنفع سیاسی، سکولاریسم و لائیک را خطرناک می‌دانند، چرا درصدد حذف نیروهایی که هویت ملی و مذهبی دارند، برآمده‌اند. آیا دغدغه‌های سیاسی بر بینشی غلبه دارد و یا نوع تفکر دینی ملی-مذهبی را خطرناک می‌بینید؟

□ دغدغه‌های سیاسی‌شان بر ملاحظات دینی‌شان غلبه یافته، به نحوی که دینشان هم شبیه همین قسم از سیاستشان شده است و تا آنجا پیش رفته‌اند که این نوع خاص از تفکر مذهبی را خطرناک‌تر از سکولاریسم معمول می‌دانند.

■ با حذف نیروهای ملی-مذهبی، چه صف‌بندی جدیدی در

صحنه‌های سیاسی و ایدئولوژیک ایران به وجود خواهد آمد؟

□ در بلندمدت، شکل خاصی از ملی-مذهبی، به همراه شقوق مختلف ایدئولوژی‌های سیاسی سکولار، در کنار اصلاح طلبان فعلی داخل نظام، نیروی دموکراسی ممکن در ایران خواهند بود. امکان اضمحلال تدریجی راست افراطی و تکوین یک راست اصلاح طلب هم محتمل است که سهمی از قدرت را در دست خواهند گرفت. اشکال فرضی دیگری نیز وجود دارند که توضیح آن، نیاز به شرح و بسط بیشتری دارد.

■ از یک سو گفته می‌شود ملی-مذهبی‌ها نظریه پردازان خوبی هستند، ولی سیاستمداران خوبی نمی‌باشند. از سوی دیگر، به روند دیگری اشاره می‌شود که ملی-مذهبی‌ها پس از دوم خرداد از ماهیت روشنفکر دینی فاصله گرفته و صبغه سیاسی تری یافته‌اند، تا آنجا که نام خود را از "نواندیشی دینی" به "ملی-مذهبی" تغییر دادند؟

□ بنابراین شما دو نکته را مطرح می‌کنید؛ یکی این که آیا آنها نظریه پردازان خوبی هستند نه سیاستمداران خوب؟ دیگر آن که آنها طی سال‌های اخیر آیا با فاصله‌گیری از روشنفکری دینی، بیشتر سیاسی نشده‌اند؟ به نظر من هر دو سؤال قابل تأمل است. در مورد پرسش اول باید گفت که خوب، همیشه این بحث مطرح بوده است که ملی-مذهبی‌ها چندان سیاسی، به معنای ناب کلمه نیستند و فکر می‌کنم این حرف غلطی نیست. در واقع دیدگاه‌های اخلاقی و علائق ایدئولوژیک در ملی-مذهبی‌ها، بر مصلحت‌اندیشی‌های مرسوم سیاسی، غلبه دارد. همین امر موجب می‌شود که آنها در سیاست، خوب عمل نکنند. در مورد نکته دوم هم، تصورم این است که پویش نواندیشی دینی، تا حدی متوقف مانده و به همین جهت، شاخصه سیاسی ملی-مذهبی‌ها بارزتر شده است. البته این توقف، تنها در ملی-مذهبی‌ها نیست بلکه سایر شاخه‌های نواندیشی دینی را در بر گرفته است. با وجود این فکر می‌کنم، با توجه به بحران اخیر، ملی-مذهبی‌ها بیش از دیگر جریان‌ها، مذهبی مانده‌اند. این را به عنوان یک سخن ارزشی نمی‌گویم بلکه تنها دارم توصیف وضعیت می‌کنم. البته این که چرا اینان، از نظر من، بیش از دیگران مذهبی هستند، نیاز به بحث دیگری دارد و شاید ربط چندانی هم به سؤال شما که مربوط به حوزه اندیشه دینی است و نه زندگی دینی، نداشته باشد.

■ با نهادینه شدن اندیشه مصلحت‌گرا در قانون اساسی دوم، دیدگاه‌های ایدئولوژیک به عقب رانده شدند، که به نظر می‌رسد با فروپاشی بلوک شرق، این روند تقویت شد. آیا به نظر شما ملی-

مذهبی‌های ملهم از طالقانی، شریعتی و مجاهدین بنیانگذار، متأثر از چنین فضایی شدند؟

□ خوب، تمام دستمایه آنها متأثر از همین شاخص‌هاست. البته بحث‌هایی که پس از انقلاب، در حوزه اندیشه دینی مطرح شده هم، در ملی-مذهبی‌ها بی‌تأثیر نبوده است. این توضیح شاید بد نباشد که به‌طور کلی، ملی-مذهبی‌ها پس از وقوع انقلاب، جنبه مسلط خود را در گفتمان اندیشه دینی تا حدی از دست دادند و این تقلیل قدرت باعث شد، بسیاری از حرف‌های قابل عرضه آنها، به درستی شنیده نشود. برای مثال آقای دکتر پیمان، نکات قابل بحثی در حوزه اندیشه دینی دارند اما این موارد هرگز تبدیل به پروبلماتیک نوگرایی دینی نشده است.

■ اگر احیای اندیشه دینی را نیاز روشنفکر دینی یا اصطلاحاً جریان ملی مذهبی فرض کنیم، در آن صورت آیا اساساً نوع نگاه ایدئولوژیک دهه پنجاه را پاسخگوی نیازهای کنونی می‌بینید یا این که پرداخت جدیدی از ایدئولوژی را برای جریان فوق پیشنهاد می‌دهید؟

□ من به احیا به معنای ایدئولوژیک کردن اندیشه دینی معتقد نیستم، بلکه برعکس به نقد ایدئولوژی معتقدم. فکر می‌کنم ملی-مذهبی‌ها باید دستگاه‌های ایدئولوژیک دهه پنجاه، شصت و هفتاد را نقد کنند و اگر موفق به این کار شوند، نسبت به سایر جریان‌ها، شاخص و دارای مزیت نسبی می‌شوند. به‌ویژه باید لفافه ایدئولوژیک‌آرایی که متظاهر به غیر ایدئولوژیک بودن هستند را نیز کشف کنند. این که می‌گویم باید، یک باید به معنای "ضرورت" است. نه توصیه حزبی یا سیاسی. یعنی برای نقد ایدئولوژیک، یک جریان باید بضاعت‌های تاریخی، فکری و حتی شاید طبقاتی داشته باشد. من فکر می‌کنم حداقل چپ مذهبی، بدون نقد ایدئولوژی دچار یکنواختی و درج‌زدن خواهد شد.

■ آیا در شرایط حاضر، که نظام سلطنتی وجود ندارد و مانند دوره مصدق - به آن صورت، مبارزات ضداستعماری نداریم و با توجه به ماهیت سیال جمهوری اسلامی و جوشش امثال آقای خاتمی در آن، تشکیل جبهه را برای استیفای منافع ملی مفید می‌بینید؟

□ بله، استراتژی تشکیل جبهه را مفید می‌دانم و این ربطی به وجه سیال جمهوری اسلامی ندارد. ضمن این که حتی مرحوم مصدق هم به هر حال از داخل نظم موجود زمان خود بیرون آمد و از این جهت، تفاوتی با آقای خاتمی ندارد. منتها در زمان فعلی، برای گسترش فعالیت‌های جبهه‌ای، مانعی تحت عنوان "خودی- غیرخودی" یا "داخل نظام- بیرون نظام" وجود دارد. به نظر می‌آید، این سد، روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و همین امر، باعث نگرانی جناح راست شده است.

■ حرکت مردم در دوم خرداد ۷۶، بیست و نهم بهمن ۷۸ و هیجدهم خرداد سال ۸۰ نشان داده که مردم حرکت سیاسی را در چارچوب قانون اساسی و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌پسندند و یک استراتژی "وحدت - تضادی" را برای استیفای حقوق خود مناسب‌تر می‌بینند و ترجیح می‌دهند که علی‌رغم داشتن نقدهای اساسی در چارچوب نظام موجود عمل کنند و به سوی جریان سوم نروند. از

دیدگاه شما نیز آلترناتیوی جریان ملی - مذهبی به چه صورت تحلیل می‌شود؟ آیا این موضوع در معادلات اجتماعی می‌تواند پایگاهی عینی داشته باشد یا این که طرح آلترناتیوی جریان سوم مستمسکی برای حذف برخی نیروهای فعال است؟

□ همان‌طور که در سؤال قبلی گفته شد، دیواری که جریان راست با عنوان خودی - غیرخودی در مقابل ملی - مذهبی‌ها کشید، عملاً باعث شد که به آنها عناوینی نظیر اپوزیسیون یا جریان سوم داده شود. از سوی دیگر، به هر حال این سال‌ها، مصائبی هم اتفاق افتاده است که ملی -

**جریان راست که خود را
به اصطلاح اصول‌گرا هم می‌خواند،
جاده صاف کن سکولاریسم
در ایران است و به نیروهای
پشت سر خود نشان می‌دهد
که چگونه مصلحت‌منافع بر
هر اصلی چربش دارد و از
این رو باید نقاب‌های ایدئولوژیک
را به نحوی روی این منافع کشید
که حتی دیگران حاضر باشند
به خاطر آنها و با تصور این
که برای اصول کار می‌کنند،
آدم بکشند**

مذهبی‌ها پیوسته نسبت به آنها منتقد بوده‌اند. بنابراین لازم است آنها نیز مرزبندی‌های ویژه خود را داشته باشند. من نمی‌گویم ملی - مذهبی‌ها برنامه‌های ویژه‌ای دارند که اگر بر سر کار بیایند، ایران را یک شبه گلستان می‌کنند اما معتقدم در فضایی که آنها بتوانند فعالانه تر و با وسعت بیشتری حضور پیدا کنند، امکان بسیج منابع ملی - چه انسانی و چه مادی - به شکل گسترده‌تری نسبت به وضع کنونی، میسر خواهد بود.

■ تلقی معمول از یک آلترناتیو سیاسی اجتماعی معمولاً با احتمال جایگزینی آن نیرو در هرم قدرت است، اما یک تعبیر دیگر می‌توان از آلترناتیو ارایه داد و آن ارایه طرح و برنامه در سطوح مختلف سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک است. بی آن که توقع آن باشد که نیروی ارایه دهنده طرح، خودش در هرم قدرت مجری باشد. در این تلقی طبیعتاً آلترناتیو به جای آن که به دنبال قبضه کردن حاکمیت باشد در صدد حل معضلات سیاسی اجتماعی برمی‌آید و در واقع برنامه اوست که آلترناتیو خواهد شد. آیا به نظر شما چنین سرمشقی می‌تواند در

صحنه عمل برای نیروهای صاحب اندیشه و طرح کارایی داشته باشد؟

□ فکر نمی‌کنم این سرمشق مؤثری باشد. زیرا هر نیرویی نمی‌تواند هر برنامه‌ای را اجرا کند. یک نیروی سیاسی - اجتماعی بحران‌زده یا در حال زوال، در برابر بهترین طرح و برنامه‌ها هم ناتوان عمل می‌کند. برنامه تنها ایده‌های ذهنی نیست بلکه یک استطاعت ملی است که باید نیروهای پیش‌برنده با آن تناسب داشته باشند.

■ در جریان اصلاحات، دو دیدگاه به صورت موازی در کنار یکدیگر

من نمی‌گویم ملی - مذهبی‌ها

برنامه‌های ویژه‌ای دارند

که اگر بر سر کار بیایند،

ایران را یک شبه گلستان می‌کنند

اما معتقدم در فضایی که

آنها بتوانند فعالانه‌تر و با

وسعت بیشتری

حضور پیدا کنند،

امکان بسیج منابع ملی -

چه انسانی

و چه مادی - به شکل گسترده‌تری

نسبت به وضع کنونی، میسر

خواهد بود

بودن حکومت را تنها ملاک سکولاریسم می‌دانند، سخت در اشتباهند. من فکر می‌کنم، جریان راست که از این جهت خود را به اصطلاح اصول‌گرا هم می‌خواند، جاده صاف کن سکولاریسم در ایران است و به نیروهای پشت سر خود نشان می‌دهد که چگونه مصلحت منافع بر هر اصلی چربش دارد و از این رو باید نقاب‌های ایدئولوژیک را به نحوی روی این منافع کشید که حتی دیگران حاضر باشند به خاطر آنها و با تصور این که برای اصول کار می‌کنند، آدم بکشند. منظورم این است که گسترش آرام سکولاریسم در ایران، ریشه‌های پیچیده‌تری دارد و نباید آن را منحصر به جریان اصلاحات دانست. اگر از من بپرسید، می‌گویم که طی حدود ربع قرن پس از انقلاب، به لحاظ تاریخی، لحظه‌ای نبود که سکولار نبوده باشیم.

■ با توجه به سابقه طولانی حضور روشنفکر دینی در ایران به نظر

می‌رسد این جریان دارای پایگاه اجتماعی گسترده‌ای نیست و

علی‌رغم شعارهای مردمی و عدالت‌طلبانه به غیر از اقشاری چون

دانشجویان، روشنفکران، تکنوکرات‌ها و بخش محدودی از طبقه

متوسط نتوانسته در سایر اقشار اجتماعی جای خود را باز کند و به

همین دلیل از وزن سیاسی اجتماعی مناسبی برخوردار نبوده است. آیا

این عارضه دقیقاً به رویکردهای خاص این جریان بازمی‌گردد (مثلاً

زبان خاص این جریان) یا این که طبقات متنفذ به آن اجازه بروز و

ظهور نداده‌اند. چرا که یک فرض هم این است که اگر شرایط طبیعی

حاکم باشد، نتیجه چیز دیگری خواهد بود؟

□ من فکر می‌کنم روشنفکری دینی در ایران دارای یک پایگاه اجتماعی

گسترده‌ای است. به هر میزان که ما از جامعه توده‌وار سال‌های گذشته

فاصله بگیریم، این وزن اجتماعی بیشتر خود را نشان خواهد داد. لحظه

تعیین‌کننده برای این فرایند، زمانی است که طبقات متنفذ هم دیگر نتوانند

مانع از گسترش آن شوند.



به چشم می‌خورند. جریان نخست به نمایندگی آقای خاتمی در صدد تبیین رابطه دین و دموکراسی با مبنا قرار دادن تفکراتی چون اندیشه نایینی است، به گونه‌ای که در تداوم، دین در مناسبات اجتماعی و سیاسی باز هم به حضور خود ادامه دهد و در واقع پشتوانه فکری یک نظام دموکراتیک باشد، اما دیدگاه دوم در جریان اصلاحات به صراحت یا در لفافه سکولاریزه کردن جامعه و حکومت را می‌پسندد. از نظر شما در مجموع طیف‌های جریان ملی مذهبی به کدام یک از این دو دیدگاه نزدیک‌ترند؟

□ بدون این که فعلاً بتوان اظهار نظر قطعی نسبت به فرایندهای در حال تکوین موجود کرد، به نظر من، هر دو شکل قضیه در ملی - مذهبی‌ها وجود دارد. به طور کلی، رفته رفته نوعی سکولاریسم در ایران خود را در شکل یک جریان مسلط مطرح می‌کند. در عین حال من مطمئن نیستم که تلاش برای تعیین رابطه دین و دموکراسی یا رابطه دین با هر یک از مظاهر تجدد، از ظهورات سکولاریسم نباشد. ضمناً آنها هم که شکل دینی بودن یا غیردینی